شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول و سردبیر: سید هادی فیاضی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹
- چاپ: شهر چاپ خراسان

روزنامه شهر امید و زندگی

SHAHRARANEWS.IR

۱۶ ۰۹ ۹۹

اشنبه

۲۴ صفحه؛ ۸ صفحه + ۴ صفحه ورزشی

+۴ صفحه خراسانیات + ۸ صفحه شهرآرا محله

شماره ۳۲۶۷ | ۱۰۰۰ تومان

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

Photoshahr.ir



حدیث روز

عادل‌ترین مردم کسی است که آنچه به خود نمی‌پسندد به دیگران هم نپسندد.

حضرت محمد(ص)

رطوبت هوا ۷۲٪

صبح ۰° | ۰° ↓ ۸° ↑

ظهر ۷°

عصر ۶°

شب ۳°

- اذان ظهر ۱۱:۲۳
- غروب آفتاب ۱۶:۱۵
- اذان مغرب ۱۶:۳۶
- نیمه شب شرعی ۲۲:۳۸
- اذان صبح فردا ۴:۵۹
- طلوع آفتاب فردا ۶:۳۰

یادداشت‌های یک شنبه

عمو! برای من هم کار پیدا کن



عباسعلی سپاهی‌یونسی

شاعر و روزنامه‌نگار

خانه در انتهای کوچه واقع شده بود. وقتی در باز شد، چشمم همان اول افتاد به بند رختی که پر از لباس‌های شسته‌شده بود؛ لباس‌هایی که با تماشای آن‌ها، می‌شد به وضع خانواده هم پی برد. وارد پذیرایی که شدیم، چیزی برای پذیرایی نبود، غیر از غم و غصه‌های ریزودرشت. دخترهای خانواده نشسته بودند کنار دیوار پذیرایی و بین آن‌ها دختر نوجوانی که معلول بود اما نگاهش که کردم، لبخندی صورتش را به وجد آورد. اسمش را که صدا زدم، دوباره لبخند زد و مادرش گفت: نمی‌تواند حرف بزند اما متوجه می‌شود که چه می‌گویید.

بسته مواد غذایی را که وسط هال گذاشتیم، انگار چشم دختربچه‌ها روشن شد. مادر خانواده بود که پشت‌سر هم تشکر می‌کرد و در ادامه از غم و غصه‌هایش برای من گفت. از اینکه چند ماه قبل مجبور شدند برای بیماری دختر معلولش، راه دور شهری در سیستان‌وبلوچستان تا مشهد را بکوبند و بیایند در نبود پدری که خانواده را اول کرده و رفته بود. حالا زن مانده بود و چند دختر و اجاره‌ای که سه ماه آن عقب افتاده بود.

از زن پرسیدم خودت یا دخترهایت، هنری دارید و زن به یکی از دخترهای نوجوان اشاره کرد و از او خواست لیفی را که بافته است، برایم بیاورد. لیف را نگاه کردم و دوباره پرسیدم غیر از این هم چیزی بافته‌اید؟ این‌بار دختر رفت و بعد از چند دقیقه با پارچه‌هایی برگشت که روی آن بلوچی‌دوزی شده بود و بین تماشا کردن و لذت بردن من از بلوچی‌دوزی او، مادرش گفت راستی دستبند هم بلد است درست کند و دقیقه‌ای بعد دختر روبه‌روی من بود با دستبندی زیبا که خودش با مهره‌های مشکی درست کرده بود.

از دختر خواستم برای ما ۵ دستبند درست کند و مادر از این گفت که دستش برای خریدن مواد اولیه دستبندها خالی است. ساعتی بعد، ما و دختر نوجوان در یکی از مغازه‌های تاجرآباد مشغول خرید لوازم موردنیاز برای دستبندها بودیم. دو روز بعد، دستبندها آماده شده بود. رفته بودم برای گرفتن دستبندها. همان‌جا بود که فهمیدم دیگر دختر نوجوان خانواده، می‌تواند خوب نقاشی بکشد بدون اینکه کلاس رفته و آموزشی دیده باشد. وقت خداحافظی، دختر نوجوان نقاش خانواده که فهمیدم به سرطان هم مبتلا بوده است و دوره شیمی‌درمانی را گذرانده است، با لحنی خاص گفت عمو! برای من هم کار پیدا کن. می‌شود من هم بیایم کارگاه کار کنم؟ منظور دختر نوجوان از کارگاه، فرصتی بود که برای چند نفر از زنان سرپرست خانواده فراهم کرده‌ایم. مکثی کردم و گفتم خیلی‌ها دوست دارند در آن کارگاه کار بکنند اما هم‌اکنون از خانواده شما فقط می‌توانیم یک نفر را بپذیریم. دختر دوباره گفت: اگر می‌شود، من هم بیایم؟ و من مانده بودم که در مقابل خواست دختر چه جوابی بدهم جز شرمندگی. دختر از من کار می‌خواست. دستش را برای گدایی جلوی من دراز نکرده بود. حاضر بود کار کند و در مقابل کاری که می‌کند، مزدی بگیرد؛ مثل همه آن‌هایی که کار می‌کنند و مزد می‌گیرند اما من نمی‌توانستم برای دختر کاری بکنم، جز اینکه بگویم وقتی خواهرت کارهای بلوچی‌دوزی و دستبندها را انجام می‌دهد، تو هم کمکش کن. دختر دیگر چیزی نگفت و خداحافظی کرد. حالا که دارم ماجرای دیدارم با خانواده دو دختر هنرمند را می‌نویسم، ساعت از یک نیمه‌شب گذشته است. حتما دخترها خواب هستند، حتما امروز هم مادرشان به نداری‌هایشان فکر کرده است؛ به اینکه از کجا باید اجاره خانه را پرداخت کنند. شاید دختر امروز هم به این فکر کرده است که اگر می‌توانست به کارگاه ما بیاید، کمکی می‌شد برای مادرش و خانواده پرجمعیتش اما نشد.

حالا که دارم این چند خط را می‌نویسم، با خودم فکر می‌کنم مگر دو دختر نوجوان از من، از آن‌هایی که مسئولیتی دارند و از شمایی که این جملات را می‌خوانید، چه می‌خواهند که ما در برآوردن آن ناتوان هستیم؟ آن‌ها دلشان می‌خواهد کار بکنند و ما باید به این آرزوی آن‌ها افتخار کنیم و دست به دست هم بدهیم تا خودشان بتوانند گلیم خودشان را از آب بکشند بیرون، بدون اینکه دستشان را پیش من و شما دراز کنند و این حتما شدنی است اگر به وظیفه خودمان عمل کنیم.

سوژه روز

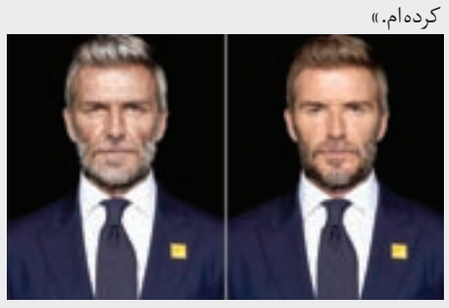
آینده؛ با بکهام، بدون مالاریا

به بهانه حضور اسطوره فوتبال انگلیس در یک تیزر تبلیغاتی برای ریشه‌کن‌کردن مالاریا

محبوبه عظیم‌زاده

m.azimzadeh@shahraranews.ir

اینجا آینده است. چهره‌اش به لطف فناوری‌های پیشرفته به‌صورت دیجیتالی مسن شده است. چین‌وچروک‌هایی روی پیشانی و چهره‌اش، رخ نشان داده و رنگ موها و ریش‌هایش جوگندمی شده است. کمی آرام و باطمأنینه سخن می‌گوید اما همچنان در قامت همان ورزشکار محبوب و خوش‌قدوبالا. می‌گوید: «امروز دنیایمان تغییر کرده است. ما با یکی از دشمنان قدیمی و کشنده جهان مقابله کردیم. بیماری‌ای که بیش از هر بیماری دیگری در تاریخ، باعث مرگ میلیاردها نفر شده است.» یعنی درست همان دلایلی که سال‌هاست دنیا را به فکر از بین بردن این بیماری انداخته است و بعد، این خبر خوش را به همگان می‌دهد که: «ما امروز مالاریا را ریشه‌کن کرده‌ایم. از تمام دانشمندان، رهبران و مردم سراسر جهان تشکر می‌کنیم که باعث شدند نسل آینده در امنیت بیشتری زندگی کند.» حالا صدای دست و هورای جمعیت به گوش می‌رسد که دارند خوشحالی خود را از شنیدن این خبر آن‌هم از زبان او ابراز می‌کنند. اینجا، دوباره به زمان حال برمی‌گردیم؛ به بکهام ۴۵ ساله. دیگر خبری از بکهام ۷۰ ساله نیست و این مرتبه آن لحن مملو از آرامش و راحت‌خیالی، جایش را به یک لحن جدی و مصمم می‌دهد و از این می‌گوید که امروز جنگ با مالاریا از همیشه سخت‌تر است و اینکه وقتی در هر دو دقیقه یک کودک بر اثر مالاریا جان خودش را از دست می‌دهد، «این موضوع واقعا قلبم را می‌شکند.» در انتها نیز از این سخن می‌گوید که شاهد آینده‌ای بدون وجود این بیماری خواهیم بود، اگر با هم متحد شویم و برای از بین بردن آن تلاش کنیم. بیماری‌ای که با هدف متمرکز کردن تلاش جهانی برای مقابله با آن، از سال ۲۰۰۷، اعضای سازمان بهداشت جهانی روز بیست‌وپنجم ماه آوریل را به‌عنوان روز جهانی مالاریا نام‌گذاری کردند. حالا که خودمان این روزها داریم با ویروس عجیب‌وغریبی به نام کووید۱۹ دست‌وپنجه نرم می‌کنیم و بیشتر از هر زمان دیگری لحظه‌شماری می‌کنیم تا واکسنی برای مقابله با این بیماری ساخته شود و از شر آن خلاص شویم، احتمالا جلب توجه عمومی و تلاش برای آگاه‌سازی درباره بیماری‌ها و درنتیجه همراهی همگانی برای رسیدن به یک نفع جمعی را بیشتر و بهتر درک می‌کنیم؛ همان هدفی که بکهام از حضور در این تیزر کوتاه تبلیغاتی داشت. البته این کار تبلیغاتی که با این هدف ساخته شده است تا فقط روی سخنان او تمرکز شود و از رنگ‌ولعاب‌های بصری هم چندان در آن خبری نیست، اولین همکاری او برای مقابله با این بیماری نیست. بکهام از سال ۲۰۰۹ در این زمینه با سازمان «مالاریا، دیگر نه» یا Malaria No More همکاری می‌کرده است. بنا بر اطلاعاتی که در وب‌سایت این سازمان درج شده است، مالاریا کودکان زیر ۵ سال را و بیشتر از هر جای دیگر در آفریقا تهدید می‌کند. جالب است بدانید که از اثرات اقتصادی کنترل این بیماری هم این است که به ازای هر ۱۰ درصد کاهش در شیوع بیماری، تولید ناخالص داخلی ۳ درصد افزایش پیدا می‌کند و هر یک دلار سرمایه‌گذاری با هدف ریشه‌کن کردن آن، می‌تواند ۴۰ دلار رشد اقتصادی درپی داشته باشد. بکهام پیش از این در چند کارزار تبلیغاتی دیگر هم حضور داشته است؛ اتفاقی که کاملا جنبه حمایتی دارد و خودش در مصاحبه‌ای که درباره حضور در این کار تبلیغاتی کرد، از احساسات پدرانه‌اش گفت و اینکه خودش پدر چهار فرزند است و وقتی می‌بیند این بیماری این‌گونه کودکان را در خیلی از نقاط دنیا تهدید می‌کند، حسابی آزرده خاطر می‌شود. او خوشحالی خود را هم این‌گونه ابراز کرد: «خوشحالم که در جریان این همکاری با آدم‌های سخت‌کوشی که برای ریشه‌کن کردن این بیماری مبارزه می‌کنند، ملاقات کرده‌ام.»



مسئله خانوادگی بوده، به ما ربطی نداره!

کشته شدن ببر سفید ایرانی، واکنش کاربران را در فضای مجازی درپی داشت

ترجمان

ارژنگ حاتمی

a.hatami@shahraranews.ir

گویا مسئولان باغ‌وحش ارم نمی‌دانستند ببرها، همواره کانون خانواده‌شان گرم نیست. برخی مواقع حوصله همدیگر را ندارند، دعوایشان می‌شود و خب ببرها همواره دعوایشان به دعوای لفظی خاتمه پیدا نمی‌کند. این‌گونه می‌شود که خبر «ببر باغ‌وحش ارم تلف شد» به‌ناگاه بیشتر سایت‌های خبری را دربر می‌گیرد.

طبق گفته معاون مدیرکل و رئیس اداره محیط‌زیست شهر تهران، ببر نر در نهم آذر، حصار مجاور محل نگهداری ببر ماده را که «کوئین» نام داشت، شکسته و وارد محدوده نگهداری او شده و با او به نزاع پرداخته است. چند روزی مداوای ببر ماده به طول می‌انجامد که متاسفانه این اقدامات بدون نتیجه می‌ماند و ببر ماده به‌علت پارگی کامل نای و پارگی طولی مری و خفگی در اثر پنومونی استنشاقی به‌دلیل صدمه فیزیکی نزاع با ببر نر، تلف می‌شود.

فاطمه برنا، رئیس اداره محیط‌زیست شهر تهران، در این‌باره گفت: «لازم است مدیران باغ‌وحش‌ها جدیت بیشتری درباره محل‌های نگهداری حیواناتی که باید به‌طورکلی یا فصل‌هایی از سال ازهم جدا باشند یا با فاصله مناسبی از هم نگهداری شوند، داشته باشند.» همه این‌ها در حالی است که تنها چند ساعت پس از این ادعاها، برخی کارشناسان این حوزه، شکسته شدن و تخریب حصارهای این جایگاه‌ها را امری تقریبا غیرممکن دانستند.

علیرضا شهرداری، کارشناس حیات‌وحش، داستان را طور دیگری تعریف می‌کند. در بخشی از پست اینستاگرامی او می‌خوانیم: «باوجودی که ما به‌دلیل مشکلات ژنتیکی فراوان بین ببرهای سفید هرگز اجازه تکثیر ببر سفید را نداشتیم اما بازهم کوئین ببر سفید با بریو به نیت جفت‌گیری پیش هم انداخته شده بودند و این ترکیب، باعث درگیری بین دو ببر شده، درنهایت کوئین به‌شدت زخمی می‌شود.» این کارشناس حیات‌وحش در ادامه پست اینستاگرامی‌اش، جریان دیگری را تعریف می‌کند که نشان‌دهنده تکرار اتفاقات این‌چنینی در این باغ‌وحش است. شهرداری می‌نویسد: «شمسی، ماده شامپانزه ارم، مادر باران، هم ماه گذشته با همین روش در باغ‌وحش ارم با نیت تکثیر پیش نرها انداخته شد که باعث درگیری و کشته شدن شمسی شد.» وی در ادامه به طرح این سوال می‌پردازد که: «این روش تا کی ادامه خواهد داشت؟»

این موضوع، واکنش بسیاری از کاربران فضای مجازی را درپی داشت. بیشتر آن‌ها ضعف مدیر باغ‌وحش را دلیل اصلی چنین اتفاقی می‌دانستند. کاربری به نام علی در توئیت خود نوشت: «به ادعای مسئولان باغ‌وحش، ببر نر باغ‌وحش ارم با شکست حصار، ماده‌ببر را می‌کشد! بعد ما توقع داریم که از گونه‌های درحال انقراض حفاظت کنند و آن‌ها را تکثیر کنند.» کاربر دیگری نیز توئیتی به این شرح دارد: «احتمالا مسئولان باغ‌وحش تهران، سرشون توی گوشی‌هاشون بوده و حسابی سرگرم بودن، وگرنه دلیلی نداشته دوتا ببر باهم درگیر بشن و این‌قدر زخمی بشن که یکی‌شون تلف بشه. مثلا آوردنشون باغ‌وحش که مراقب نسلشون باشن!»، فرد دیگری نیز در توئیت خود به ضعف مدیریت باغ‌وحش اشاره می‌کند: «کوئین، ببر سفید باغ‌وحش ارم، مرد یا بهتره بگیم کشته شد. بهتر از اینم می‌شه گفت؛ مثلا بگیم که کوئین به‌خاطر نبود مدیر لایق و همچنین بی‌توجهی‌های زیاد مُرد. امیدوارم این جمله رو پس‌فردا برای باران نشنویم که مثلا شامپانزه‌ای، دیواره‌های باغ‌وحش را درید و باران را خورد!»

برخی کاربران نیز، نگاهی کلی‌تر داشتند. آن‌ها بر این عقیده بودند که اسارت حیوانات در باغ‌وحش، عملی غیرانسانی است و حتی برخی از آن‌ها به دیگران پیشنهاد می‌کردند که با نرفتن به باغ‌وحش‌ها، باعث تعطیلی آن‌ها و آزادی حیوانات شویم. البته بازهم بودند کاربرانی که به این موضوع با نگاه طنز نگاه کرده بودند؛ از جمله کاربری که نوشته بود: «یه مسئله خانوادگی بوده، به ما ربطی نداره!»



کارتون شهر



۶ ماه تا یک سال حبس، جریمه پوشاندن پلاک خودروها

محمدرضا میرشاه‌ولد

دانستنی

شاید ریشه کروات‌ها ایرانی است

موسیقیدان و جهانگرد کروات که اخیرا سفرنامه او از ایران به‌نام «در سرزمین مردمان نجیب» رکورددار فروش در بازار کتاب کرواسی شد، در شبکه یک تلویزیون کرواسی و در مورد این سفر و خاطراتش از ایران گفت.

«هروُیه روپچیچ» که در مدت ۲ ماه و به اتفاق همسرش، ۱۵ هزار کیلومتر را با موتور در نقاط مختلف ایران طی کرد، گفت: ایران فوق‌العاده متفاوت از آن چیزی بود که تصورش را داشتم. تا اندازه‌ای نسبت به شرایط ایران آشنا بودم ولی شما تا به ایران نروید، نمی‌توانید آن‌را درک کنید. یکی از میهمان‌نوازترین و امن‌ترین کشورها در جهان است. کتاب من گویای همه چیز هست. شباهت چهره ایرانی‌ها با کروات‌ها و عمق فرهنگی آن‌ها مرا حیرت‌زده کرد. چه‌بسا این تئوری درست باشد که ریشه کروات‌ها از ایران است.



ادامه سرمقاله از صفحه یک

... به‌نظر می‌رسد که اگر با نگاهی آینده‌نگرانه و فراجناحی، در پی تحقق اهداف کلان ملی برای هرگونه اصلاح و تغییر در سیمای فرهنگی و اجتماعی کشور باشیم، همچنان باید انرژی و توان خاصی را برای دانشجویان صرف کنیم، اما باید به‌تلخی اعتراف کرد که متأسفانه اهتمام نهادهای حاکمیتی و مؤسسه‌های ملی به دانشجویان از دغدغه جناحی و حزبی برخی جریانات سیاسی به‌مراتب کمتر است.

به‌دلایل گوناگون از جمله تغییرات سریع و پرشتاب ساختاری در این گونه نهادها و فقدان نظام سیاست‌گذاری کلان و غلبه روال تصمیم‌گیری‌های سلیقه‌ای و فردی، معمولا دانشجویان چنان‌که شایسته است، مورد توجه قرار نمی‌گیرند و گاه فقط سهمشان سالی یک‌بار، بزرگداشتی تعارف‌آمیز و شعارگونه در روز شانزدهم آذر و احتمالا یک پرچم و بنر و اگر شانس بیاورند، کیک و آبمیوه‌ای باشد که امسال به‌علت همه‌گیری ویروس کرونا از آن هم خبری نیست!

ضرب‌المثل

از ماست که بر ماست

در مواقعی گفته می‌شود که شخصی، از نزدیکان خود آسیب ببیند.



مجله عصر شهرآرا هجده شصت

برای خواندن مجله عصر شهرآرا کد را اسکن کنید

تاریخ‌نگار

۱۶ آذر ۱۳۳۲

شهادت ۳ آذر اهورایی

رضا سلیمان نوری



۱۶ آذر با یک واقعه خاص پیوند خورده است. واقعه‌ای که تا آن حد در تاریخ معاصر تأثیرگذار بوده که دیگر اتفاقات رخ‌داده در این روز را از ذهن اهل تاریخ پاک کرده است. این واقعه چیزی جز شهادت سه دانشجوی دانشگاه تهران در سال ۱۳۳۲ خورشیدی در سرسرای دانشکده فنی نیست. ماجرا از این قرار بود که پس از وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سازمان‌های سیاسی تشکیل‌دهنده جبهه ملی، در یک ائتلاف ضعیف، با نام نهضت مقاومت ملی، به مقاومت سیاسی دست زدند و تظاهرات و اعتصاب‌های پراکنده‌ای در پاییز همان سال در دانشگاه تهران و همچنین بازار، از جمله در تاریخ ۱۶ مهر و ۲۱ آبان، در اعتراض به محاکمه دکتر مصدق برگزار کردند. چند هفته پس از این وقایع، اعلام شد که روابط ایران و بریتانیا که در زمان نخست‌وزیری مصدق قطع شده بود، از سر گرفته خواهد شد و ریچارد نیکسون، نایب رئیس جمهور وقت آمریکا، برای دیدار رسمی به ایران خواهد آمد. این موضوع بهانه لازم برای اعتراض‌ها را فراهم کرد و دانشجویان در روز ۱۵ آذر در دانشکده‌های پزشکی و داروسازی و حقوق و علوم به اعتراض پرداختند. دولت وقت در واکنش به اقدامات دانشجویان، تصمیم به سرکوب اعتراض‌ها گرفت. صبح ۱۶ آذر، دانشجویان هنگام ورود به دانشگاه، متوجه تجهیزات فوق‌العاده سربازان و اوضاع غیرعادی اطراف دانشگاه شده بودند و وقوع حادثه‌ای را پیش‌بینی می‌کردند. بعد از گذشت مدتی برای جلوگیری از تنش و درگیری، دانشگاه به دستور رئیس دانشگاه تعطیل شد. نیروهای نظامی رژیم که به‌شدت رفت‌وآمد دانشجویان را کنترل می‌کردند، پس از بازداشت تعدادی از دانشجویان، به کلاس یکی از استادان دانشکده فنی هجوم بردند. همین امر باعث اعتراض شدید دانشجویان دانشکده فنی و تیراندازی نظامیان به‌سوی دانشجویان شد. تیراندازی‌ای که چندین زخمی و سه کشته برجای گذاشت. براساس گزارش پزشکی قانونی، مصطفی بزرگ‌نیا و احمد قندچی بر اثر اصابت گلوله و مهدی شریعت‌رضوی معروف به آذر، بر اثر خونریزی شدید ناشی از ضربه سرنیزه به شهادت رسیده بودند. پس از این واقعه، پهلوی دوم تلاش بسیار کرد تا با فرستادن نماینده‌ای به دانشگاه و همچنین نزد خانواده شهدا و عذرخواهی رسمی از آنان، به‌نوعی ماجرا را ختم به خیر کند، ولی چند عامل باعث شد تا روز ۱۶ آذر در تاریخ ایران جاودانه شود. نخست، اعلام این روز به‌عنوان روز دانشجو از سوی کنفدراسیون دانشجویان ایرانی خارج از کشور بود و دیگری هم وابستگی خانوادگی مهدی شریعت‌رضوی به دکتر علی شریعتی، متفکر خراسانی معاصر. شریعت‌رضوی، برادر همسر دکتر شریعتی، بود و همین امر و جایگاه شریعتی در مبارزات استعماری آن زمان باعث شد تا نام این سه شهید دانشجو با عنوانی که شریعتی بیش از دیگران در بسط آن کوشید، یعنی «سه آذر اهورایی» جاودانه شود و سومین عامل هم دادن دکتری افتخاری حقوق به نیکسون، دو روز بعد از این فاجعه در دانشگاه تهران بود. حرکتی که خود داغ دانشجویان را آن‌گونه تازه کرد که برای آن‌ها نام آمریکا و نیکسون، با به خون کشیده شدن یاران دبستانی‌شان در سرسرای دانشکده فنی مترادف شد.